

بحران دمکراسی، ژرفش بحران ساختار سیاسی سرمایه

بسیاری بر این باور بودند که ریزش دیوار برلین، نقطه پایانی بر دورانی از جنگهای ملی و منطقه‌ای در دنیای بعد از بلوک شرق است. اما چنین نشد. جنگ و ویرانی، با واقعه یازده سپتامبر ابعاد هولناک‌تری گرفت.

جهان بعد از بلوک شرق، با عروج اتحادیه اروپا به پیشواز قطب‌بندی جدید شتافت. به هنگام عروج آمریکا به صحنه جهانی بمثابة قدرت برتر، نزول قدرت‌های استعماری اروپا با یک سقوط ایدئولوژیک توأم گشت. پرچم دفاع از استقلال ملت‌ها و حق تعیین سرنوشت، در واقع سلاح ایدئولوژیک آمریکا برای تسخیر مناطق و کلنی‌های قدرت‌های استعماری بود. قدرت‌هایی که با شعار عمران و آباد سازی و متمدن ساختن «ملل وحشی» آفریقا و آسیا به نسل کشی و چپاول مناطق ضعیف‌تر میپرداختند. سرمایه‌داری شرایط بنیادی شیوه تولید نوین را بواسطه خانه‌خرابی طبقات فرودست کهن و نسل کشی مناطق محروم مهیا کرد. آمریکا با مبدل شدن به قدرت برتر اقتصادی از یکسو و بدست گرفتن سلاح حقوق بشر و دمکراسی از سوی دیگر، قدرتهای استعمارگر و نژادپرست اروپایی را از صحنه رقابت بین‌المللی به حاشیه رانده و پیروزی اقتصادی خود را با پیروزی ایدئولوژیک‌اش همسان کرد.

امروز اوضاع فرق کرده‌است. حقوق بشر و دمکراسی، یک بار دیگر دست بدست میشود. اکنون آمریکا به جایگاه سابق اروپا بازگشته و کنفلیکسم نظامی جدید راه انداخته و اروپا مبدل به مدافع حقوق بشر گشته است. آمریکا، برای حفظ توازن قوایی که در حال فروریزی است، به آخرین حربه خود، به ماشین غول‌آسای نظامی، توسل جسته است. آمریکا برای یافتن زبانی که مردم و کارگران غرب را همراه خود کند، نیاز به آفرینش غول وحشت دارد. نیاز به افسانه‌های مخوف و ترسناک دارد. نیاز به دشمنی که نه فقط سیطره آمریکا بر بازار جهانی، بلکه کل هستی بشری را تهدید به عدم میکند. آمریکا نیاز به دشمنی دارد که بزبان ماقبل تاریخ سخن میگوید. آمریکا نیاز به زبان «مسلمانان وحشی»، زبان اسلام‌طلبانی دارد. چنین دشمن مخوف و موجود در هر کوی برزنی مجوز رونق بخشیدن به صنعت مرگ و میلیتاریسم است. جنگ با چنین دشمنی مجرای تسخیر بازار نفت و تامین سیطره بر اقتصاد جهانی است. تاملینی که نه توازن قوای سیاسی سابق، بلکه برتری نظامی پشتوانه آن است.

اروپا، این قدرت برتر قطب‌بندی نوین، اما پیش از آنکه گواه رشد و شکوفایی جدید جهان سرمایه باشد، آینه تمام‌نمای احتضار و بحران نظام است. اگر فدرالیسم آمریکایی ریشه در نیاز سرمایه‌داری مدرن داشت، فدرالیسم اروپایی ریشه در ناتوانی دولت ملی و ابتکار عمل این دولت برای کاهش اختیارات خود، به نفع بازار است. اگر دفاع آمریکا از حق ملل و دمکراسی، پاسخی بود به نیاز سرمایه در برهه از حرکت آن، عطش کنونی اروپا به مدرنیزاسیون شیوخ و هابی مناطق عرب و ملایان حوزه علمیه، در ناتوانی اروپا برای ظاهر شدن در هیئت یک قطب منسجم سیاسی نظامی نهفته است.

آمریکا، برای دفاع از نظم نوین و صلح جهانی و در انحصار نگاه داشتن سلاح و تروریسم، نیاز به اسلام‌طلبان دارد. اروپا اما نیک میداند که موثرترین ابزار تسریع نزول آمریکا، اختلال در استراتژی جنگی آن است. اروپا نیاز به اسلام‌دمکراتیک و صلح طلب دارد. نیاز به اسلامی دارد که استراتژی جنگی آمریکا را از لحاظ ایدئولوژیک، خلع سلاح کند. اروپا نیاز به قهرمانان صلح و حقوق بشر در میان جنبش اسلامی دارد. «قهرمانی» همانند خانم عبادی که در مقابل دوربین‌های دنیای غرب، بعنوان نماینده مسلمانان، بی لچک و بی مقتعه، رویه آمریکا، فریاد زند که: «اگر حقوق بشر را قبول دارید، اگر به حق ملل بر سرنوشت خود اعتقاد دارید، اگر به پارلمنتاریسم بورژوازی اعتقاد دارید، پس بگذارید ما خود تصمیم بگیریم.»

استراتژیست‌های اروپایی، خود سازندگان آن ایدئولوژی و تئوری‌هایی هستند که امروز آمریکا بیشترین بهره‌برداری جنگی را از آن میکند. اینان یقین دارند که اگر فریاد، اسلام پروتستانیسم و نوگرا، به گوش مردم غرب برسد، دیگر کارگر و مردم غرب به وحشی بودن، تروریست بودن، و خونی و نژادی بودن مشکل بورژوازی آسیا باور نخواهند داشت. دیگر آمریکا نمیتواند با بودجه دولتی، به خرج مالیات دهندگان، کشوری را ویران کند تا شرکتهای چند ملیتی با پروژه‌های بازسازی‌شان سود آوری کنند.

اگر سرمایه‌داری و مدرنیته، ناگزیر گشته در جدال با اسلام طالبان، هویت خود را تداعی کند، تنها و تنها بدین خاطر است که بحران، به تمام روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نظام حاکم گسترش یافته است. بحران اقتصادی با بحران ایدئولوژیک و ریزش نظام ارزشی مراکز سرمایه توأم میگردد.

اشغال عراق بوسیله آمریکا، برجسته‌ترین نمود بحران اقتصادی، و نه فقط اقتصاد، بلکه برجسته‌ترین نمود بحران دموکراسی گشته است.

بنا بر آمار و ارقام طرف برتر جنگ، بطور متوسط روزانه بیش از شصت نفر در عراق به هلاکت رسیده و صدها نفر مجروح میشوند. بنابه آمار پنتاگون، این رقم که در 2002 نزدیک به سی نفر بوده در سال 2004 دوبرابر شده است.

آمریکا در حال شمردن تلفات روزانه خود در عراق است. تلفات چند هزار نفری، نگرانی از نارضایتی «رای دهندگان» را به اوج خود رسانده است. متخصصان دموکراسی دم به دم در حال تذکر دادن به بوش هستند. اینان با اشاره به نظرسنجی‌ها، تاکید میکنند که «مردم آمادگی تلفات بیشتر در عراق را ندارند».

اقتصاددانان و کارشناسان پنتاگون و دستگاه آموزشی آن هزینه جنگ عراق و افغانستان را، و نه هزینه‌های تدارک چند ساله این جنگ، نزدیک بر سیصد میلیارد دلار برآورد کرده‌اند. امید و رویای شرکتهای چند ملیتی برای سودهای هنگفت بازسازی ویرانی‌های جنگ همراه با نقشه‌های آمریکا برای پیشروی در منطقه، در باتلاق جنگ داخلی فرو رفته است. جنگی که در یک سوی آن صدوچهل هزار نیروی نظامی مجهز به پیشرفته‌ترین وسایل و تجهیزات مرگ قرار گرفته و در سوی دیگر آن، باندهای تاریک‌اندیش همین نظام.

عواقب مربوط به تدارک جنگ و انتشار جعلیات دستگاه‌های امنیتی برای جلب آراء عمومی در آغاز جنگ، علائم سیاسی بحران را از جدل میان قدرت‌ها به تنش درونی دستگاه‌ها تبدیل کرد. بحران سیاسی، پیکره دستگاه امنیتی را بورطه خود کشید. مهمترین مسئله، روی صحنه آمدن بازیگران اصلی دموکراسی، یعنی دستگاه‌های امنیتی، رسانه‌های رسمی و شرکتهای چند ملیتی بود.

هنوز یکسال از گزارش دولت بریتانیا مبنی بر توانایی عراق برای تجهیز شدن به سلاح اتمی در 45 دقیقه، نگذشته بود که جعلی بودن گزارش بدلیل جدال جناح‌های درونی قدرت حاکم، برملا شد. بزودی مشخص شد که منبع گزارش بلندپایه‌ترین کارشناس نظامی دولت بریتانیا، دکتر کلی بوده است. دکتر کلی اما بسرعت دچار افسردگی روحی شده و دست به خودکشی زد. «دموکراسی نیازی به خوراندن داروی نظافت به کارشناسان خود ندارد».

جنگال تقلب و جعل در تهیه اخبار و گزارشات در قلب پنتاگون کشیده شده و تبدیل به خوراک سیاسی مهمی در تبلیغات انتخاباتی گشت. نگران‌ترین بخش از کارشناسان دولت‌های درگیر در جنگ، هم‌اکنون مراکز نظر سنجی بودند. جنگ عراق، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی، ضربه به مراتب کاری تری از جنگ ویتنام بر آمریکا وارد آورده است.

در نزد رسانه‌های غربی، جنگ با تروریسم کماکان جریان دارد. در یکسو نیروهای نظامی آمریکا و متحدان داخلی و خارجی آن قرار دارند و در سوی دیگر بن‌لادن، الزرقاوی و گروه‌های پیرو اینان. در عراق فلاکت‌زده تحت اشغال امریکا اما یک جنگ داخلی تمام عیار جریان دارد. یک جنگ نامنظم. این جنگ، پیش از آنکه نشانگر قدرت القاعده باشد، بیاتگر عملی شدن استراتژی حزب بعث برای تبدیل کردن جنگ منظم و زودگذر به جنگ داخلی و فرسایشی است. عراق در حال تبدیل شدن به

صحنه شکست استراتژی جنگی آمریکا است. حتی باندهای عقبمانده و راست حاکمیت اسلامی در ایران نیز این واقعیت را دریافته و در حال رجز خانی اتمی علیه بوش و تحریک کردن اسرانیل به ماجراجویی هستند.

سئوال این است که آیا آمریکا و متحدینش قادر خواهند شد که از طرف اصلی جنگ به میانجی جنگهای قومی خاورمیانه تبدیل شوند. آیا اینان قادر خواهند شد تا درگیریهای قومی و مذهبی را جانشین جنگ فعلی کرده و خود در نقش میانجی وارد عمل شوند یا نه. نقش انگلیس و آمریکا در این مسیر چشمگیر بوده است. جمهوری اسلامی نیز کماکان سهم بسزایی در این راستا ایفا میکند. هر قدرت هدف خود را دنبال کرده و سهم خود را طلب میکند. این قدرتها حتی در چگونگی تنظیم پرونده محاکمه صدام حسین هم در حال کشمکش هستند. انتخاب سوژه برای یک مورد مشخص، اعدام جمعی در محله «شیعه نشین»، نشانگر همین استراتژی است. محاکمه‌ای که تمام تعفن دیوان عدالت دموکراسی را برملا کرده و از دیکتاتور، قهرمان ملی میسازد.

عراق در اشغال مدافعان دموکراسی قرار گرفته و دیوان عدالت دموکراسی سرمایه در حال تبدیل کردن یکی از جنایتکاران سرمایه، به یک «قهرمان ملی» است. پایه‌های ایدئولوژیک و نظام ارزشی دموکراسی در حال فرو ریختن است. در بحبوحه جدال ارتجاعی جناح‌های بین‌المللی سرمایه، جنبش از پایین، جنبش استثمارشوندگان، میتواند همچون جرقه‌ای این جهان خشمگین و عاصی را چونان انبار باروتی شعله‌ور سازد. جنبش‌های انقلابی این استعداد و قابلیت را دارند تا کل جامعه بشری را به ناگهان، به چپ بچرخانند، احزاب عریض و طویل راست و چپ را به حاشیه برانند و گروههای انقلابی را به ظرف تجمع توده‌های انقلابی شده، مبدل سازند و تمامی معادلات ریز و درشت سیستم سیاسی سرمایه را درهم بریزند. اعتراض قهرآمیز جوانان در محله‌های کارگری فرانسه، که سرعت به کشورهای دیگر سرایت کرده و کل پلینس اروپا را به حال آماده باش درآورد، نشانگر آگاهی قدرتمداران و کارشناسان آنها، بر این حقیقت است.

2 دسامبر 2005

محمد کشاورز